



دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران

ایل مقداری از آن نان بیاورند و به آن فرماندهی انگلیسی نشان داد و گفتم ، مردمی که نشان این است از کجا میتوانند آذوقه بدیگران برسانند . بالاخره آنها برحسب ظاهر تامینی به سلیمان میرزا و به ما دادند و رفتند ولی يك هفته بعد در حدود دوهزار سرباز شبانه حرکت دادند و در صبح زود که هنوز ما از خواب بیدار نشده بودیم دورچادرهای ما را محاصره کردند و سلیمان میرزا و برادرش عیسی میرزا را اسیر کردند و بردند . سلیمان میرزا را بعد از آن به بغداد بردند و از آنجا به بصره و از بصره به بمبئی و اوسه سال در اسارت انگلیسها باقی ماند . بعد از این غائله خفت آور ایل ما پراکنده و متواری شد . يك یادوماه بعد انگلیسی ها مجدداً اردو کشیدند و طوایف ایرانی دیگری مثل ایل کلهر و ایل گوران که بیشتر از متحدین ما بودند با انگلیسها همراه شدند و انگلیسها باتوب و با طیاره ایل سنجایی را در بهار سال ۱۹۱۸ در محل معروف بدشت حر بمباران کردند . در آن واقعه حداقل پانصد نفر زن و مرد و بچه ی سنجایی کشته و یادرحین فرار در رودخانه معروف به زمکان غرق شدند و تمام هستی ایل با سیصد چهارصد هزار گوسفند به غارت رفت و بعد پدرم بازنها و بچه های خانواده برای دادخواهی به کرمانشاه رفت و به دولت مرکزی تلگراف کرد انگلیسی ها اورانیز گرفتند و اسیر کردند و به بغداد بردند . عموهای دیگرم که سردار مقتدر و سالار ظفر بودند با برادر بزرگترم سالار مقتدر و يك عده ای سوارزبده فراری و متواری شدند و بخاك عثمانی پناه بردند و از کرکوك به موصل رفتند . در اواخر همین سال ۱۹۱۸ که جنگ بین الملل خاتمه پیدا می کرد و عثمانی ها تسلیم شدند و قوای آنها از بین رفت در شهر موصل عموها و برادرم توانستند فرار کنند و از شمال کردستان و جنوب آذربایجان با هفت هشت سوار خود را به تهران برسانند . اینها وقتی به تهران میرسند که کابینه وثوق الدوله بر سر کار و نصرت الدوله فیروز وزیر دادگستری بود . انگلیسها دستور میدهند که آنها باید در تهران بمانند . عموهای من بدین کیفیت مدت دوسه سال در تهران تحت نظر بودند . در اواخر سال ۱۲۹۹ هجری که آنوقت بنده بچه بودم و در مدرسه متوسطه کرمانشاه درس میخواندم شاهزاده سلیمان میرزا که در اسارت انگلیسها بود بعد از سه سال آزاد شد و از راه قصر شیرین به کرمانشاه آمد و میخواست به تهران برود . بمناسبت سابقه شاگردی خدمت ایشان رسیدم . عموهای من که در تهران تحت نظر بودند به ایشان تلگراف کردند و خواهش نمودند که ما را یعنی من و برادر کوچکترم را هم همراه خودش به تهران ببرد . درست روز سوم اسفند ۱۲۹۹ یعنی روز

کودتا بود که مابا کالسکه در خدمت شاهزاده سلیمان میرزا از کرمانشاه حرکت کردیم و یک روز بعد در کنگاور در خانه حاج صاری اسلان کنگاوری خبر کودتا و اعلامیه سردار سپه رئیس دیویزیون قزاق را شنیدیم . در آن زمان قوای انگلیس هنوز در ایران و تمام جاده های اصلی در تصرف آنها بود . آنها ماراسه روز در پای گردنه اسدآباد نگهداشتند و اجازه ندادند که کالسکه ی ما عبور بکند . بعد هم که وارد همدان شدیم به دستور سیدضیا رئیس دولت کودتا سلیمان میرزا در همدان متوقف شد و ما هم در همدان ماندیم و در مدرسه نصرت آن شهر مشغول درس خواندن شدیم . همین که سیدضیا سقوط کرد سلیمان میرزا هم آزاد شد و حرکت کرد و ما هم در خدمت ایشان به تهران آمدیم . آغاز تحصیلات بنده در تهران از همین زمان بود یعنی در سال ۱۳۰۰ وارد مدرسه علوم سیاسی شدم که در آن موقع تحت ریاست علامه علی اکبر دهخدا بود . دوره ی تحصیلی مدرسه سیاسی در آن زمان پنج سال بود که سه سالش متوسطه نهایی و دو سالش به اصطلاح دوره ی عالی بود و بنده این پنج سال را در مدرسه سیاسی تمام کردم و بعد وارد مدرسه حقوق تهران شدم که تازه بوسیله چند نفر معلم فرانسوی تشکیل شده بود . مدرسه حقوق تهران را نیز در مدت دو سال تمام کردم و لیسانس آنجا را گرفتم و مدتی هم بیکار ماندم و به کارآموزی و کالت دادگستری پرداختم تا آنکه در سال ۱۳۰۷ در کنکور دانشجویان اعزامی دولت به اروپا شرکت کردم و قبول شدم و با کاروان اول دانشجویان اعزام فرانسه شدم .

در این سفر من و دو نفر دیگر از دوستان صمیمی ام همراه بودیم و آنها یکی دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه بود و دیگری دکتر سیدعلی شایگان که تمام مدت پنج سال مدرسه سیاسی باهم در یک کلاس و همیشه باهم همدرس ، همکار و همراه ، همسفر و حتی هم منزل بودیم . آنها نیز مانند من همان مدارک تحصیلی را داشتند .

س - آقای دکتر ، آن مدرسه ای که شما فرمودید فرانسوی هاسرپرستی میکردند در آنجا به زبان فرانسه تدریس می کردند یا فارسی؟

ج - بله به زبان فرانسه تدریس می کردند .

س - شما زبان فرانسه را از کجا یاد گرفته بودید؟

ج - ما پنج سالی که در مدرسه سیاسی درس می خواندیم در آن تدریس زبان فرانسه وسعت عظیمی داشت بطوری که تقریبا هر روز دو ساعت نزد معلمین ایرانی یا فرانسوی به فراگرفتن آن مشغول بودیم .

بله معلمین آن مدرسه حقوق فرانسوی بودند. یکی اسمش مسیوهس Hess بود که اقتصاد و حقوق مدنی فرانسه درس میداد، دیگری مسیو دولابوز De Lapouge که درسهای مختلفی داشت، سومی شخص بیسواد عامی بود بنام بارون فراشون Baron Frachon - که او هم درسهای دیگری برعهده داشت. این مدرسه قبلاً جزو وزارت عدلیه و آنرا نصرت الدوله فیروز تأسیس کرده بود ولی در زمان تحصیل ما جزو وزارت معارف شده بود. این معلمین هر کدام يك مکرریا Répétiteur داشتند. یعنی علاوه بر اینکه خود آنها به فرانسه تدریس میکردند يك نفر ایرانی هم درس آنها را بفارسی بیان میکرد. ما چون دیپلم مدرسه سیاسی داشتیم توانستیم دوره سه ساله آنرا در دو سال تمام کنیم. وقتی وارد پاریس شدیم آنوقت آقای حسین علا سفیر ایران و سربرست ما هم بود. ایشان امر کردند که ما تحصیلات حقوق را باید از سر بگیریم. این بود که ما با وجود داشتن لیسانس از مدرسه حقوق تهران مجدداً از سال اول شروع به تحصیل حقوق کردیم. بنده سه سال اول را در دانشکده حقوق دانشگاه شهر نانیس تحصیل کردم و لیسانسه شدم و سه سال بعد دوره دکتری ام را در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس به پایان رساندم و يك رساله پایان تحصیلی بنظر خود بسیار معتبر نوشتم که مشهور شد.

س - حدود چه سالی بود؟

ج - حالا عرض میکنم. تحت عنوان اقتصاد روستایی و نظام زمینداری در ایران، فرانسه اش Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de l'Iran. بنده به اطلاع خودم برای بار اول اولین کسی بودم که بموجب مدارك متقن تاریخی ثابت کردم که رابطه مالك و زارع در ایران از جمله روابط حقوق خصوصی و از قبیل قراردادهای آزاد، مزارعه و مساقات که در فقه اسلامی وجود دارد نیست بلکه ناشی از حق حاکمیت و ناشی از حق خراج دولت است، خراجی که در زمان ساسانیان در ایران معمول بوده و بعداً خلفای اسلامی هم عین آن ترتیب را ادامه دادند و این حق خراج و حق دیوانی بعداً در دوره ملوک الطوائف بوسیله قدرتمندان غصب شده و بنابراین رابطه مالك و زارع بیش از آنکه رابطه ی دوشريك و بیش از آنکه رابطه ی حقوق خصوصی باشد رابطه حاکم است با تابع و مالك بیش از آنکه مالك زمین باشد مالك رعیت و حاکم بر رعیت است. این رساله

ای بود که من نوشتم که شاید اگر در آن موقع در ایران شهرت و انعکاس پیدا میکرد برای من مایه‌ی زحمت میشد ولی آن کتاب در کنج کتابخانه‌های دانشگاه‌های فرانسه باقی ماند.

بعد از شش سال مابیه ایران مراجعت کردیم یعنی در اواخر سال ۱۳۱۳ . در اوایل سال ۱۳۱۴ من به سمت دانشیاری وارد خدمت در دانشکده حقوق شدم . در مدت شش سال قبل از ورود آثار جنگ بین الملل دوم به ایران یعنی تا سال ۱۳۲۰ من علاوه بر سمت استادی دانشکده حقوق سمت‌های اداری دیگری هم داشتم . از جمله مدتی معاون اداره کل اوقاف بودم ، مدتی رئیس اداره تعلیمات عالی و رئیس دبیرخانه دانشگاه تهران در وزارت فرهنگ و بعد مدتی رئیس اداره حقوق بانک ملی و بعد رئیس اداره کل آمار و بررسی‌های وزارت دارایی و اقتصاد شدم . ولی در تمام این مدت از یک نقطه ضعف رنج می‌بردم و آن نقطه این بود که چون از خانواده رؤسای سنجایی بودم و غالب رؤسای سنجایی یازندانی بودند و فراری و یا تحت نظر . عموی بزرگم چندین سال در همدان و در تهران زندانی بود . پدرم در تهران در تحت نظر بود و یک عموی دیگرم بر اثر سوء تفاهم و یا بر اثر وحشت در سال ۱۳۰۹ که تعقیبش میکردند مهاجرت کرد و به روسیه رفت و در آنجا در دام بزرگ دستگاه استالینی افتاد و آنطور که بعداً از بعضی از مطلعین مهاجر ایرانی شنیدم جز دستگیر شدگان و تصفیه شدگان دوره‌ی استالین گردید . بمناسبت این سوابق خانوادگی دستگاه تأمیناتی و شهربانی ایران نسبت به من همیشه مراقب و مواظب بود . همیشه مثل اینکه چشم تیمسار مختاری را پشت سر خودم میدیدم . در آن موقع شخصی بنام سروان مقدادی مأمور امور عشایر بود و هر وقت لازم میشد که من از شهر تهران مثلاً از کرج یک قدم بیرون بگذارم باید بروم و از او اجازه خروج بگیرم . بی‌یقین میدانستم که در خانه‌ی من بعضی از کلفتها و نوکرها مأمور هستند . حتی یک وقتی خبردار شدم و در روزنامه خواندم که عده‌ای رابه عنوان کمونیستی گرفته اند یعنی آن پنجاه و سه نفر معروف را ، در روزنامه دیدم که اتهام بعضی از آنها صرفاً داشتن بعضی از کتابهای کمونیستی است . من با اینکه بعداً شاید صحبت بکنم کمونیست نبودم ولی هم رساله مانیفست را داشتم و هم یک دوره کامل کاپیتال و هم یک جلد کتاب اقتصاد شوروی را که بوسیله یکی از علمای اقتصادی شوروی نوشته شده و به فرانسه ترجمه شده بود . این بود که یک شب نوکر و کلفت هارابه بهانه‌ای از منزل خارج کردیم من و خانم چندین ساعت مشغول کتابسوزی

شدیم . کتابهاراسوزانندیم و خاکستر آنها را هم با آب شستیم . خلاصه آنکه در این مدت من در عین اینکه وضعم در دانشگاه خوب بود در خدمات اداری هم رویهمرفته در حال پیشرفت بودم ولی همیشه این خوف و این وحشت را داشتم و با احتیاط رفتار میکردم تا اینکه قضیه جنک بین الملل دوم پیش آمد و من تجربه سقوط رضاشاه شد .

س - حالا که صحبت از رضاشاه شد من مایل هستم که شما به عقب برگردید و يك مقداری راجع به شخصیت رضاشاه و سوابق او توضیح بفرمائید که اصولاً رضاشاه کی بود ، و از چه خانواده ای آمده بود ، و چه نوع وابستگی های اجتماعی و سیاسی داشت ؟

ج - عرض کنم مطالبی که مادر این صحبتها مورد بحث قرار میدهم بعضی از آنها را من فقط شاهد و ناظر بوده و دخالت مستقیم در آنها نداشته ام و در بعضی دیگر بنحوی کم یا زیاد دخیل بوده ام . من کوشش میکنم آنچه را دریافته ام بر طبق درك خود بانهایت بیطرفی و صداقت بیان بکنم ولی بسیار هم ممکن است در مسائل و حوادث و اموری که مربوط به اشخاص دیگری است اشتباهاتی وجود داشته باشد . اما این اشتباهات از روی عمد و سوئ نیت نیست . آنچه را میگویم صادقانه است . هر چند ممکن است منطبق بر واقعیات نباشد . در مسائلی که خود من وارد بوده ام البته کوشش میکنم آنچه ممکن است روشتر بیان نمایم و در صداقت آنها تأکید دارم .

س - بسیار ممنون خواهم شد .

ج - راجع به رضاخان که الان صحبت بود باید بگوئیم آنچه در دوران عمر ما و حتی نسلهای پیش از ما بر مملکت ما و ملت ما گذشته ناشی از موضع و موقعیت جغرافیایی ما است که از يك طرف در جریان قرن نوزده در طول دوهزار کیلومتر مجاور شده ایم با يك امپراطوری متجاوز و استعمارگر مثل امپراطوری تزار که قسمتی از سرزمین اصلی ایران را تصرف کرد و ضمیمه خود نمود و اگر تجاوز بیشتر نکرد و وصیت نامه معروف و مشهور پطر کبیر را برای رسیدن به دریای گرم و خلیج فارس عملی نساخت به سبب برخورد و تصادم با يك امپراطوری نوظهور دیگری بود که امپراطوری صاحب شبه قاره هندوستان باشد . از طرف دیگر سرتاسر جنوب کشور ما بر ساحل خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد و مشرف بر این نواحی است که مخزن و منبع یکی از بزرگترین منابع انرژی دنیا است و راه عبور این منابع به جهان غرب و به جهان صنعتی است . همین موضع و موقع جغرافیایی حوادث ایران را در تمام دوران عمر ما و شاید مدتها قبل

از عمر ماتحت تأثیر خود قرار داده است . اگر بر آنجه که در عمر ما گذشته است نظر و تأمل کنیم از قبیل حوادث مشروطیت ، قضایای جنگ بین الملل اول ، اشغال ایران در جنگ بین الملل اول ، قضیه کودتا ۱۲۹۹ و دیکتاتوری رضاشاه و اشغال ایران در جنگ بین الملل دوم ، نهضت ملی ایران به رهبری مصدق و ملی شدن صنعت نفت و کودتای مجدد ۱۳۳۲ و دیکتاتوری محمد رضاشاه و قضایای دیگری که منجر به انقلاب اخیر ایران شد درمی یابیم که سرچشمه و علت اصلی تمام آنها مربوط به همین موضع و موقع جغرافیایی - سیاسی بسیار حساس برای خود مملکت ما و برای جهان است . این موقعیتی است که از لحاظی هم ممکن است به ما قدرت بدهد و سودمند باشد و هم از جهاتی برآز مخاطره باشد . روی کار آمدن رضاشاه هم در حقیقت خودش بخاطر همین موقعیت جغرافیایی - سیاسی بود .

برای توضیح این نکته بنظم لازم میاید که بحث طولانی تری بکنیم اگرچه نمیدانم تا چه حد در این مسائل مجال صحبت داریم .

س - هر چه قدر که شما مایل باشید و اطلاع داشته باشید .

ج - برای توضیح نکته ای که اشاره کردم مثلاً مشروطیت را در نظر بگیریم این نهضت گرچه بر حسب تمام ظواهر یک نهضت ضد استبدادی بود اما در واقع هدف اصلی آن ضد استعماری بود . برای اینکه پادشاهان قاجار بخصوص از تاریخ معاهده ی ترکمنچای به بعد کلی تسلیم سیاست امپراطوری شمال و بعد امپراطوری همسایه جنوبی شده بودند .

استعمارگران چنان در امور مملکت ما ذی اثر و ذی نفوذ بودند که دستگاه دولت ، دستگاه رسمی مملکت بی اثر و خنثی شده بود ، در ملت ایران و در افکار عمومی مردم احساساتی که ضد دستگاه استبدادی بصورت های مختلف نمایش داده می شد در واقع تجلی احساس ملی عمیق ملت ایران علیه استعمارگران آن زمان بود . مردم ایران مشروطه را بیشتر از این جهت میخواستند که دستگاه حکومت دست نشانده و فاسد عامل سیاست خارجی و بالنتیجه استثمار سیاست خارجی را از میان بردارند .

همین دلیل هم بود که بلافاصله بعد از نهضت مشروطیت استعمارگران خارجی نسبت به مشروطیت ایران موضع مخالف گرفتند . دولت تزار بلافاصله حمایت از محمدعلیشاه را بیش گرفت و آنچه توانست کوشش کرد که او را نکه بدارد . محمدعلیشاه بعد از اینکه از ایران اخراج شده کمک روسها به ایران قشون وارد نمود و سالار الدوله از طرف

دیگری به تحریک آنها علیه مشروطیت قیام کرد و با اینکه در سالهای اول مشروطیت سیاست انگلیس به رقابت با دولت استعماری روس مشروطه خواهان ایران را تقویت و حمایت میکرد ولی دیری نگذشت که منافع جهانی او یا بر خورد و تصادم آنها با همدیگر ایجاد کرد که دولت استعماری انگلیس هم با دولت تزاری روس کنار بیاید و دست از طرفداری مشروطه طلبان و نهضت ملی و آزادیخواهی ایران بردارد. بطوریکه همان یکی، دو سال بعد از استقرار مشروطیت بود که انگلیسیها و روسها با همدیگر توافق کردند و قرارداد ۱۹۰۷ را راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کردند و از آن تاریخ کارشکنی این دولت در کار ایران توسعه یافت و روزمره و همه جانبه شد.

در سالهای قبل از آغاز جنگ جهانی اول وضع ایران به جایی رسیده بود که هیچ اقدام عملی و مؤثر برای اداره ی امور مملکت، پیشرفت اصلاحات، و پیشبرد اصول مشروطیت در ایران غیر ممکن و غیر عملی شده بود. همین کیفیت و همین وابستگی بسیاری از رجال داخل مملکت و دست اندر کاران حکومت که اکثراً صاحبان القاب دوله ها و سلطنه ها آنهاییکه مرتباً وزیر و حاکم میشدند رسماً تحت الحمایه این دولتها شده بودند و هر زمان حکومت رسمی ایران میخواست نسبت به آنها اجرای قانون بکند سفارتخانه و قونسولخانه دولتهای استعماری از آنها حمایت میکردند.

چنانچه درگیری آنها با مورگان شوستر مستشار مالی آمریکا بر سر همین موضوع گرفتن مالیات از شعاع السلطنه معروف بود. این کیفیات سبب شده بود که احساس نفرت عمیقی نسبت به هر دو سیاست استعمارگر در ایران پیدا بشود. در آن زمان در پارلمان ایران همانطوریکه میدانید دو حزب وجود داشت. یکی حزب دموکرات که خیلی تندرو، خیلی ملی، خیلی اصلاح طلب و تاجیدی کم و بیش سوسیال دموکرات منش بود. یکی هم حزب اعتدال که محافظه کار تر بود. موقعی که جنگ جهانی اول آغاز شد و روسها قشون وارد ایران کردند و قشون آنها تا قزوین آمد و از قزوین هم تجاوز کرد، یک هیجان عمومی در تهران بوجود آمد. حتی احمد شاه هم حاضر شده بود که از تهران خارج بشود و به اصفهان برود. در برابر این اوضاع و حشتمیلیون ایران چه از حزب دموکرات و چه از حزب اعتدال با همدیگر ائتلاف کردند. البته آلمانها هم در آن زمان فوق العاده فعالیت داشتند. دوره قیصر آلمان و یلهم دوم و فعالیتهای عجیب آنها بود. ملیون و مردم ایران به علت خصومتی که با سیاست استعماری روس



وانگلیس داشتند طرفدار آلمان شده بودند. ضمناً دولت عثمانی هم که يك دولت اسلامی بود در آن تاریخ با آلمان متحد بود که البته تبلیغ اتحاد اسلامی آنها هم بی تأثیر نبود. در این موقع با فعالیتی که آلمانی‌ها کردند و با وحشتی که در داخل مملکت بوجود آمده بود قضیه مهاجرت صورت گرفت. جمع کثیری از هر دو حزب از اشخاص مؤثر و نامی سیاست ایران همه يك مرتبه تهران را تخلیه کردند و به قم آمدند و از قم به اصفهان رفتند و از اصفهان به کرمانشاه رسیدند و چنانکه گفتیم حکومت مقاومت ملی را تشکیل دادند. ژاندارمری ایران که در آن تاریخ بوسیله سوئدی‌ها تعلیم داده میشد و از افسران نسبتاً درس خوانده و فوق العاده وطن دوست و طرفدار آزادی و مشروطیت تشکیل میشد اکثراً با همین افراد مهاجر همراه شدند و در برابر روس‌ها ایستادگی و جنگ‌های نمایان کردند ولی چون نیروی کافی نداشتند عقب نشستند تا اینکه به کرمانشاه رسیدند. برخلاف نیروی ژاندارمری نیروی قزاق ایران که بوسیله افسران روسی تعلیم داده میشد در همه جا و در همه موارد همراه روس‌ها و راهنمای قشون روس‌ها بودند و با آنها می‌آمدند و با آنها همکاری میکردند. این جریان نهضت مهاجرت بی شك يك نهضت ناسیونالیستی، يك نهضت ملی و وطن خواهانه بود ولی متأسفانه نهضتی نسنجیده و بی اساس بود. آلمانیها و عثمانیها در موقعیتی نبودند که بتوانند واقعاً کمک مؤثری به آنها برسانند و خود مهاجرین و مجاهدین ایران نیز فاقد نیرو و مهمات لازم بودند. روس‌ها قسمت عمده‌ی ایران را اشغال کردند. یکی دوبار با عثمانی‌ها در داخل ایران برخوردهای مهمی داشتند جلورفتند، عقب نشستند و باز جلورفتند. تا آنکه در سال ۱۹۱۷ انقلاب عظیم در داخل روسیه اتفاق افتاد و حکومت تزار و دستگاه تزار سرنگون گردید. در این تاریخ نهضت مهاجرت به نقطه‌ی پایان خود رسیده بود و قسمتی از مهاجرین چنانکه گفتیم به استانبول رفتند و بقیه آنها که در ایل سنجایی متواری و مهمان بودند پس از گرفتن تأمین از روس‌ها و انگلیس‌ها به اوطان خود مراجعت کردند.

این مقدماتی را که بنده می‌گویم شاید مطلب رایك کمی طولانی میکند ولی در توضیحات مادر روشن کردن مسائل بی اثر نیست از این جهت است که بنده . . .

س - بله شما بفرمائید، مطالبی که شما لازم می بینید بفرمائید.

ج - بله . بر اثر این انقلاب دولت انقلابی روسیه گرفتار مشکلات داخلی خود و درگیر جنگ با سردارهای یاغی خود بود و متحدین اروپایی روسیه به عوامل

ضدانقلاب کمک میکردند و دوسه سالی وضع روسیه مبهم بود. درحالی که دولت انقلابی روسیه گرفتاریهایی داشت میدان برای انگلیسیها خالی شد و انگلیس هاجای روسها را در ایران گرفتند. روسها که ایران را تخلیه میکردند فرماندهی قشون آنها مثل ژنرال باراتف که فرمانده کل قوای روس بود و کلنل معروف بنام کلنل بیجراخف که از فرماندهان معروف و مؤثر آنها بودند خودشان را وقزاق های ایرانی همراه خودشان را تحت اختیار انگلیس ها قرار دادند. انگلیس ها هم که میدان را خالی دیدند از حدود ایران گذشتند و حتی به آذربایجان روسیه هم وارد شدند و سوداهای دیگری در سر داشتند که در آنجا با بلشویکها مواجه شدند و عقب نشستند و شکست خوردند و بدنبال آنها بلشویکها هم تا انزلی ورشت آمدند. در مدت این خلأ که بس از انقلاب و آشفتگی روسیه پیش آمده بود انگلستان که در ایران میدان دار و احد و مطلق شده بود و حکومتها را به میل خودش منصوب و منفصل میکرد حکومتی به دلخواه خودش بر سر کار آورد که در تاریخ میهن ما به رسوایی و خیانت معروف است و آن حکومت و ثوق الدوله بود. سودای اصلی زمامداران انگلیس در آن تاریخ يك پارچه کردن امپراطوری عظیم انگلیس از مصر تا سنگاپور بود. چون مدعی و منازع دیگری برای خود نمیدید قصد داشت که ایران بر حسب ظاهر مستقل رانیز در حلقه ارتباط امپراطوری گسترده خویش وارد کند. بدین منظور قرارداد تحت الحمایگی ۱۹۱۹ را بوسیله حکومت و ثوق الدوله و نصرت الدوله فیروز که وزیر دادگستریش بود و صارم الدوله که وزیر دارایی بود و دلالی و هوچیگری سیدضیاً بر ایران تحمیل کردند. در همان زمان با تدابیری شاه ایران را به اروپا بردند که در آنجا در برابر اروپایی ها و امریکائیها که مشغول بستن قرارداد و رسای بودند رضایت و قبول اورا نسبت به این قرارداد بگیرند زیرا که آن قرارداد يك قرارداد شرم آور و سارقانه بود حتی در محافل خارجی مورد اعتراض واقع شده بود چنانکه رئیس جمهوری آنوقت امریکا و یلسون هم نسبت به آن اعتراض کرد که این راهم شمالاً با اطلاع دارید.

س - بله . در ضمن شما اینجا صحبت از احمدشاه که کردید من میخواستم يك سئوالی از شما بکنم و آن اینست که من بارها شنیدم و خواندم که احمدشاه از انگلیسها ماهیانه حقوق دریافت میکرد، آیا این مطلب صحت دارد؟ یعنی منظور من اینست که آنچنان که میگویند که احمدشاه آدمی آزاد میخواه و پادشاهی بود و موکرات و مشروطه خواه، آیا این حرفها چندان حقیقت ندارد؟ میخواستم ببینم که شما در این مورد اطلاعی دارید؟

ج - احمدشاه تا آنجائیکه بنده اطلاع دارم آدم ضعیفی بود. آدمی ترسو و بعلت ثمن و چاقی فوق العاده ای که داشت بیمار و بیحال بود. اما از لحاظ مالی آدم درستی بود. دزدی و مداخله در امور مالی و یا تحصیل ثروت فوق العاده از او در ایران دیده نشد. در آن زمان دولت‌های ایران مخصوصاً دولت وثوق الدوله که این قرارداد را بسته بود ماهیانه از انگلیسها برای چرخاندن کار خودشان و برای کارهای سیاسی شان پول میگرفتند. یکی از کارهای عمده آنها این بود که در میان احزاب و باقی ماندگان احزاب تفرقه بوجود بیاورند و زمینه را برای قرارداد درست بکنند و انتخابات مجلس چهارم را هم در همان سالهای فترت مجلس به آن منظور کردند که يك عده وکلای موافق با قرارداد انتخاب بکنند و روزنامه ها و احزاب را هم موافق با آنها بکنند. این بود که در داخل حزب دموکرات در داخل آنها تیکه در تهران مانده بودند خیلی فعالیت کردند مخصوصاً نصرت الدوله که يك سازمانی، طرفدار خودشان بوجود بیاورند و حزب دموکرات در آن موقع به دو دسته تقسیم شدند به تشکیلاتی و ضد تشکیلاتی. ضد تشکیلاتی که رهبر آنها مرحوم سید محمد کمره ای بود آنها بی بودند که ملی بودند و میدانستند آن کارگردانهای که میخواهند حالات تشکیلات بدهند کسانی هستند که میخواهند برای نصرت الدوله و وثوق الدوله کار بکنند. باری احمدشاه را که انگلیسها و آن حکومت به اروپا بردند و با همه ضعف و ناتوانی و بیحالی که داشت این آخرین پادشاه قاجاریه این نیک نامی را برای خودش حفظ کرد که مطلقاً درباره آن قرارداد يك کلام در مهمانیها و مجالس آنجا بر زبان نیاورد و این یکی از عقده های سیاست انگلیس علیه او بود.

بعلت اینکه مردم ایران مقاومت شدید در برابر قرارداد کردند و بعلت اینکه حکومت انقلابی در روسیه استقرار یافت و آن سردارها و یاغی ها از بین رفتند و دیگر اجرای آن قرارداد ۱۹۱۹ و اتصال امپراطوری از مصر تا سنگاپور به آن صورت عملی نبود، انگلیسها در این موقع به فکر و تدبیر دیگری افتادند. و آن این بود که در مقابل این فکر و این نهضت انقلابی جدید که در روسیه بوجود آمده از فنلاند تا ژاپن سلسله و زنجیره های دفاعی بوجود بیاورند. بنابراین لازم بود که در ایران يك نیرویی بوجود بیاید که از يك طرف هم از بروز و ظهور سازمانها و حرکتها و هیجانهای انقلابی و آزادیخواهی و استقلال طلبی جلوگیری کند و هم از طرفی سدی در برابر رسوخ این فکر انقلابی باشد که در شوروی بوجود آمده است. از همان آغاز مشروطیت و در جریان جنگهای

جهانی اول بر مشروطیت ایران لطمات بزرگ وارد آمده بود، جریان مهاجرت بکلی بی اثر، احزاب پراکنده و بی اعتبار شده و از مشروطیت نتایجی که انتظار میرفت حاصل نشده بود. معذالک این امیدویقین بود که اگر در پایان جنگ نیروهای خارجی از ایران بروند با جواستقلال طلبی و آزادیخواهی و بخصوص با تجربیاتی که از انقلاب سوسیال دموکراسی آلمان و انقلاب روسیه بوجود آمده بود نهضت آزادیخواهی و استقلال طلبی مردم به کیفیت دیگری احیاً بشود و در واقع نهضت مشروطیت را تکمیل بکند. با توجه به این نکته این اندیشه برای کارگردانان انگلیسی که در آن تاریخ ایران را تحت اشغال نظامی خود داشتند قوت گرفت که باید در ایران یک حکومت مقتدر ولی انقلابی نمایر سر کار بیاورند. حکومتی که بتواند خودش را در مقابل مردم به یک صورت ترقی خواه نشان بدهد، تصمیم یا بهتر بگوئیم توطئه بر این قرار گرفت که این حکومت بر اثر یک کودتا بوجود بیاید چون نیروی ژاندارمری بعلت سوابقی که با میلیون داشت مورد اعتماد نبود بنابراین میبایستی این کار بوسیله قزاق ها صورت بگیرد. در میان قزاق ها در آن زمان افسرانی سابقه دار و تروبادرجه بالاتر از رضاخان بسیار بودند. بسیاری اشخاص از رهبران سیاسی و مذهبی مامعتقد هستند که رضاخان را که از اول انگلیس ها برگزیدند تمام مراحل آینده او را پیش بینی کردند. مثل اینکه پیش بینی شده بود که ایشان باید اول بعنوان رئیس دیویزیون قزاق، بعد بعنوان وزیر جنگ، بعد بعنوان نخست وزیر، بعد بعنوان خواهان جمهوریت فعالیت بکنند تا به پادشاهی و دیکتاتوری برسند. ولی اینها به نظر من ناشی از ساده لوحی و ناشی از اتکالی بودن ما و ناشی از عقده ها و کینه هایی است که در مانسبت به خارجی ها و افراد هست و با واقعیت تطبیق نمیکند. کارگردانان کودتا با اشخاص مختلف صحبت کردند. حتی معروف است که با امیر موثق نخجوان هم مذاکره ای در این باره بعمل آوردند ولی او افسری محافظه کار و ترسو و مقرراتی بود، چنانکه بعداً هم نشان داد. در آن موقع ژنرال بزرگ انگلیسی که فرمانده نیروی انگلیس در ایران بود و بعداً رئیس کل ستاد انگلستان شد ژنرال ایرنساید در بین افسران قزاق شخصی را انتخاب کرد و به توطئه گران کودتا معرفی نمود آن شخص رضاخان سردار سپه بود.

این انتخاب صرفاً بر اثر تصادف و برای این بود که آن کودتا صورت بگیرد اما تاریخ نشان داد که نظر او در تشخیص کفایت و توانایی این شخص درست بوده است. صحیح است که انگلیسها در سالهای اول از نقش او در ایران حمایت و پشتیبانی کردند

ولی در حقیقت کاردانی و کوششهای خود او بود که او را بعداً به مراحل دیگری تا پادشاهی رساند. بهر حال زمینه این کودتا فراهم شده بود و موقعی که قزاقها وارد پایتخت شدند بقدری زمینه آمده شده بود که بدون برخورد با هیچگونه تصادفی وارد تهران شدند و مراکز حساس را تصرف و شروع بدستگیری اشخاص کردند. البته این حکومت می بایستی خودش را ترقیخواه، انقلابی نما، ضد آن قرارداد ۱۹۱۹، طرفدار قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی و ضد اشرافیت، ضد سرمایه داری، طرفدار طبقات کارگرو زحمتکش معرفی نماید کسی که برای اینکار انتخاب شده بود همان سید هوچی دلال قرارداد ۱۹۱۹ و ستایشگر همان قرارداد یعنی سید ضیاء طباطبایی بود. او شروع به هوچیگری کرد و تمام صاحبان القاب دوله و سلطنه را دستگیر و زندانی کرد. عده ای از شاهزادگان قاجار را گرفت، عده ای از سرمایه داران را گرفت، جمعی از افراد سیاسی و احزاب را گرفت و نطق ها و هوچی گری ها کرد. ولی در واقع لبه تیز کودتا در نظر کودتاگران در آن موقع بر ضد احمد شاه بود که از یک طرف میخواست مطابق با قانون اساسی و مشروطیت رفتار بکند و حاضر به ترتیب دیگری نمیشد و بعد هم با قرارداد ۱۹۱۹ موافقت نکرده بود. سید ضیاء الدین ضد شاه بود و احمد شاه نیز نسبت به او نفرت داشت. از کاردانی های رضاخان یکی این بود که در آن موقع با اینکه فقط عنوان فرماندهی قزاق داشت ایستادگی و مقاومت کرد و با قدرت و زور آزمایی خودش اولاً وزیر جنگ بیکفایت سید ضیاء را از کار برکنار کرد. سید ضیاء شخصی را بنام مازور مسعود خان کیهان که نه جزو تشکیلات قزاق بود و نه جزو تشکیلات ژاندارمری وزیر جنگ کرده بود. ولی رضاخان در ظرف چند روز او را برکنار کرد و خودش وزیر جنگ مقتدر شد و چون تشخیص اختلاف بین شاه و سید ضیاء نخست وزیر را میداد جانب شاه را گرفت. از طرف دیگر آن توطئه گران و مسببین خارجی کودتا چون هوچی گری ها و انقلابی نمائیهای سید را تحریک کننده و مضر و منفی تشخیص میدادند از حمایت او دست کشیدند.

این بود که در یک شب و بناگهان همان رضاخان سردار سپه مأمور شد و به سید ضیاء حکم انفصالش را داد و او را از ایران تبعید کرد و قوام السلطنه را که والی خراسان بود، و به تهران برای زندانی شدن فرستاده میشد درین راه به نخست وزیری انتخاب کردند. رضاخان در این موقع وزیر جنگ ایران است، وزیر جنگی است که قدرت خودش را کاملاً نشان داده است تمام حکومتیایی که بعد از سید ضیاء بر سر کار آمدند او را در سمت

خودابقاً کردند. قوام السلطنه همانطوریکه بعداً هم نشان داد يك نخست وزیر توانا و فهمیده بود. در آن موقع هم که از راه رسید و نخست وزیر شد جوان تر و توانا تر بود ولی در مقابل رضاخان نتوانست مقاومت بکند. رضاخان که حضرت اشرف مطلق شده بود به توسعه و تحکیم تشکیلات خود و به حفظ قدرت خویش پرداخت و هر جا مخالفتی با خودش میدید بانبروی تمام سرکوب میکرد، روزنامه هایی که مخالفش بودند سرکوب شدند حتی چند نفر از روزنامه نگاران آن زمان را گرفت و به چوب بست . بطور کلی وحشتی آفریده بود که کمتر کسی در برابر او قدرت عرض وجود داشت . در سمت وزارت جنگ اولین کاری که کرد این بود که چند اداره مهم وصول مالیات راضیمه وزارت جنگ نمود تا از جهت مصارف قشون تامین و استقلال کامل داشته ، محتاج به این نباشد که دست بسوی دولتهای وقت دراز بکند . این استقلال مالی استقلال قدرت هم به او داد . بعد از آن سازمان ژاندارمری را که تا آن زمان رقیب تشکیلات قزاق محسوب میشد، به وزارت جنگ منضم نمود و سازمان واحدی برای نیروی نظامی ایران بوجود آورد . ارتش ایران را به پنج لشکر تقسیم کرد و هر قسمت از شمال و جنوب و شرق و غرب را تحت فرماندهی يك امیر لشکر قرارداد - امراً لشکر از قزاقان مورد اعتماد خود انتخاب کرد مانند احمد آقامعروف به قصاب لرستان برای امارت لشکر غرب .

س - سپهدامیر احمدی .

ج - بله سپهدامیر احمدی . امیر لشکر خراسان جانمحمدخان معروف بود ، امیر لشکر شمال طهماسبی بود و دیگران ، امراً لشکر دیکتاتورهای نظامی استانها و شهرستانها محسوب میشدند . در ابتدای کودتانهضت های مقاومتی در مقابل حکومت دیکتاتوری میشد . یکی از آنها نهضت مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان بود که نیرویی گرد آورد و خیلی هم محبوب مردم بود و امید این بود که بتواند کاری بکند ولی با مخالفتهایی که با او شد و بیایی بروایی هایی که داشت در جنگ با ایلات و عشایر خراسان ایل زعفرانلو قوچان در میدان جنگ متأسفانه کشته شد و نهضت او بکلی بی نتیجه ماند . از طرف دیگر نهضت جنگل میرزا کوچک خان در این موقع دچار تفرقه شده بود بطوریکه همه از دور او پراکنده شده بودند و رضاخان توانست خالو قربان معروف را به سمت خودش بکشد و افراد دیگری هم از کمونیست ها و چپی ها که با میرزا کوچک خان بودند از دور او پراکنده شدند ، و آن

جوانمرد فداکار آواره شدوبه وضع ناگواری ازین رفت . بنابراین باین کیفیت روز بروز وضعیت رضاخان محکمتر و مستحکمتر میشد . در اینموقع دوره ی چهارم مجلس يك دوره برگشت به اصول مشروطیت حساب میشدولی خود این مجلس با کیفیتی انتخاب شده بود که غیر از وکلای تهران که مردم انتخاب کرده بودند غالب نمایندگان شهرستانها در دوره های مختلف بوسیله وبامداخله دولتها و مخصوصاً بیشتر برای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ انتخاب شده بودند و آنها قابلیت اینکه بتوانند يك هیجان و حرکت و نهضت ملی در دنباله وبه تکمیل مشروطیت بوجود بیاورند و در مقابل قدرت دیکتاتوری مقاومت کنند نداشتند این بود که رضاخان روز بروز نیروی خود را قویتر میکرد و حکومتهای مختلف از جمله حکومت مستوفی الممالک ، حکومت مشیرالدوله و حکومت های مجدد قوام السلطنه ، مشیرالدوله هیچ يك نتوانستند تغییری در وضع و قدرت او بدهند تا اینکه رضاخان موفق شد يك کیفیتی احمدشاه را از ایران بدرقه کند و به خارج بفرستد و در زمانی که احمدشاه در خارج بود علیه حکومت مرحوم مشیرالدوله يك قیام ساختگی از یکعهده مردم او باش و بازاری بوجود آورد که مشیرالدوله ناچار به استعفا شد و وقتی که مشیرالدوله استعفا داد احمدشاه ، یقیناً با تاکید و فشار و توصیه هایی که از خارج به او میشد ، حکم نخست وزیری برای سردار سپه فرستاد . در این زمان کم کم سردار سپه رضاخان شروع به تحکیم موضع خودش بعنوان شخصیت اول و منحصر بفرد ایران کرد و کسی را که در برابر خود میدید که باید ازین بردهمان شاه بود . احمدشاه هم در خارج متوجه این جریان گردید . او هم در داخل مملکت اقدامات و تحریکاتی کرد . از آن جمله با خزعل و باوالی لرستان ارتباط یافت ولی فاتحه ی سلطنت احمدشاه خوانده شده بود . خزعل با خفت و خواری تسلیم شد و اوالی به بغداد گریخت . دوره چهارم مجلس که به پایان رسید در انتخابات دوره پنجم دستگاه دیکتاتوری طوری عمل کرد که به استثنای شهر تهران که انتخاباتش آزاد و رئیس انجمن نظارتش مرحوم مشیرالدوله بود در رجال مورد توجه مردم مانند دکتر مصدق و مشیرالدوله و مستوفی الممالک و موتمن الملك و مدرس و سلیمان میرزا و غیره انتخاب شدند در شهرها و نواحی دیگر تقریباً یکپارچه اشخاصی بوسیله عوامل لشکری و کشوری رضاخان انتخاب شدند که همه تابع نیات و اراده ی او بودند .

در این زمان فکر اول رضاخان سردار سپه نخست وزیر این بود که جمهوریت در ایران

بوجود بیآورد و خود اور رئیس جمهور مملکت بشود، علاوه بر نیروی نظامی که در اختیار مطلق او و علاوه بر نمایندگان صوری مجلس که تسلیم محض بودند، عده کثیری از هوچیها و سردمداران محلات و روزنامه نگاران راهم پیرامون خود جمع کرده بود که از آن جمله یکی از آن هوچی ها و عوامل خود فروخته ی او علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ بود که مقالات ضد احمد شاه و علمداریش برای جمهوریت معروف و مشهور است .

نهضت جمهوری خواهی رضاشاه رامن درست بخاطر دارم . در آن تاریخ من دانشجوی مدرسه سیاسی بودم . این قیام بقدری نزدیک به کامیابی شده بود که هر کس تصور میکرد در ظرف چند روز دیگر به نتیجه میرسد و جمهوریت اعلام میشود، ولی در برابر آن مقاومت سختی از طرف مردم شد که بعضی از زعمای مملکت مخصوصاً مرحوم مدرس و اقلیت مجلس و بعضی از روحانیون بزرگ قم محرك آن بودند. یاد دارم در اجتماعی که آنروز علیه رضاخان میشد عده فوق العاده کثیری از مردم در میدان بهارستان جمع شده بودند که بناگهان قزاقها حمله آوردند و مردم را با شدت و خشونت هر چه تمامتر مضروب و پراکنده کردند که بخود منم در آن جریان ضربتی وارد آمد. ولی رضاخان در آنروز با عده نظامی وارد مجلس شد و دستور داد مردمی را که داخل مجلس بودند بکوبند و بزنند و بیرون کنند.

س - یعنی نمایندگان را؟

ج - نخیر، مردم تظاهر کننده را که وارد مجلس شده بودند بزنند و بعد وقتیکه وارد سرسرای مجلس شد به علت بی حرمتی به مجلس مورد اعتراض نمایندگان مجلس مخصوصاً رئیس مجلس مرحوم موتمن الملك قرار گرفت و او با هوشیاری و زرنگی که داشت خود را تسلیم مجلس نشان داد و از در عذر خواهی درآمد و از آنجا بصورت استعفا و کناره گیری به ملکی که در نزدیکی تهران داشت و معروف به بومهن است رفت و دستور محرمانه و مخفی به امیر لشگرهایش داد که از طرف آنها اعلامیه ها و اتمام حجت هایی علیه مجلس صادر بشود، اتمام حجت هایی بدین معنی که اگر نسبت به فرمانده ما و زعمیم ملت و نسبت به این ناجی مملکت مخالفت بشود ما چاره ای جز این نداریم که محل خدمت خود را ترک کنیم و بان نیروی خود به پایتخت بیائیم که از آن جمله تلگراف تند و تهدید آمیز امیر لشگر غرب احمد آقا معروف است . باتلگرافاتی که رسید در واقع مجلس بحالت تسلیم درآمد و بالاخره بارضاخان سازش کردند و او را دوباره



برگرداندند و به نخست وزیر و بکارش پرداخت . مدرس هم برای اینکه او را راضی وقانع کند قانونی از مجلس گذراند که فرماندهی کل قوا که در قانون اساسی بنام شاه است به شخص رضاخان تفویض بشود زیرا رضاخان شکایت داشت که شاه در حق او کارشکنی میکند . مدرس میگفت این وسیله ای است که او را ساکت بکنیم پس از این جریان وضع برگشت و رضاخان یکبار به طرفداران خودش دستور داد که چون معلوم شد که ملت خواهان جمهوریت نیست من از تمام دوستداران حامیان و پشتیبانان خودم میخواهم که آنها هم از این مسئله صرف نظر نکنند و دیگر چیزی راجع به جمهوریت نگویند و ننویسند که آنوقت علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ دچار وضع ناراحتی شد که بتواند جریان گذشته ی خود را به طریق ماست مالی بکند . از این تاریخ رضاخان به این فکر افتاد یا انداخته شد که بجای جمهوریت برای خود تشکیل سلطنت بدهد . شکی نیست که خارجیان هم او را به این فکر هدایت کرده اند . س - این تظاهری که به آن اشاره کردید آیا آن تظاهر علیه شخص رضاخان بود یا علیه فکر جمهوری بود؟

ج - بظاهر علیه فکر جمهوری بود .

س - ولی در باطن علیه رضاخان بود .

ج - بله علیه رضاخان بود . ولی مردم طوری تحریک شده بودند که بر ضد جمهوریت آن زمان تظاهر میکردند و شعار میدادند . بالاخره در همین مجلس پنجم بود که قانون معروف خلع سلسله قاجاریه را به تصویب رساندند . کسانی که محرمانه و مخفیانه این کار را گردانی میکردند و از نمایندگان مجلس امضاً میگرفتند در درجه اول تیمورتاش و مرحوم داور بودند .

س - نصرت الدوله ؟

ج - نخیر .

س - ایشان در مجلس نبودند ولی بیرون باهم همکاری میکردند .

ج - همکاری باهم میکردند . وهم چنین تاحد زیادی سلیمان میرزای اسکندری و تدین . آن روزی که این قانون را قبلاً در منزل رضاخان ترتیب داده و وکلاً مجلس رایکی یکی برده و امضاً گرفته بودند و قرار بود که روز بعد به مجلس بیاورند مرحوم مستوفی الممالک به مجلس نیامد ، مشیرالدوله و مؤتمن الملك هم نیامدند . ولی دکتر مصدق به آنها گفته بود که نماینده ملت مثل يك توپچی است . دولت يك عمر

به تویجی حقوق می‌دهد برای اینکه یکروز توپ خالی کند. این ملت برای این ما را انتخاب کرده است که یکروز از حقش دفاع کنیم و اگر آنروز دفاع نکنیم مثل اینست که از تمام وظیفه‌ی خود شانه خالی کرده ایم. این بود که او به مجلس آمد. در جلسه مجلس حسین علا و مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی و مرحوم مدرس مخالفتی کردند و از مجلس بیرون رفتند ولی کسی که ایستاد و شجاعانه آن نطق معروف را کرد دکتر مصدق بود که گفت، این مقدمه دیکتاتوری است و من اگر دستم را قطع بکنند به حکومت دیکتاتوری تن نمیده‌م و این برخلاف قانون اساسی است. پایه محبوبیت عظیم و رهبری مسلم مصدق از همین جا نهاده شد.

س - دکتر مصدق برخلاف مدرس با فرماندهی کل قوای رضاخان هم موافق نبود و مخالفت کرده بود.

ج - در واقع این نکته را من یاد ندارم و متأسفانه در زمانی هم که همراه دکتر مصدق زیاد بودم و از گذشته می‌پرسیدم بخاطر ندارم راجع به این موضوع پرسیده باشم. س - بعد هم ایشان در سخنرانی شان می‌گویند که اگر یکنفر را هم نخست وزیرش بکنید، هم فرمانده کل قوایش بکنید و هم اینکه شاه اش بکنید این محققا جز دیکتاتوری چیز دیگری نمیتواند باشد.

ج - بله. مصدق اصولاً اینطور بود. ولی درباره آن قانون راجع به فرماندهی کل قوا درست یادم نیست ترتیب آن به چه کیفیتی بوده. شاید آنموقع من در تهران نبودم. بهر صورت رضاخان بعد از آنکه پادشاه شد یک پادشاه دیکتاتور مطلق شد و تمام مخالفین خود را بتدریج از بین برد. مرحوم مدرس را زندانی کرد، مصدق را زندانی و تبعید کرد و در واقع دیگر کسی در مقابل او نماند. در آن میان جمعیتی که لطمه خورد و آسیب دید و شخصیتی که شکست سیاسی خورد و از میدان خارج شد و از نظر مردم افتاد سلیمان میرزا اسکندری و حزب اجتماع یابا اصطلاح سوسیال دموکراتهای ایران بودند. رضاخان موقعی که نخست وزیر شد این حزب را به همکاری گرفت. سلیمان میرزا را وزیر فرهنگ کرد، صور اسرافیل را وزارت دیگری داد، بعضی از افراد دیگر این حزب را وزیر کرد، سید محمد صادق طباطبایی را سفیر در ترکیه کرد و چند مدتی آنها را وسیله دست خود قرارداد. سلیمان میرزا هم موقعی که وزیر فرهنگ بود در طرفداری هایش نسبت به رضاشاه حرفهایی می‌زد و اقداماتی می‌کرد که فوق العاده به زیان او بود. از آن جمله در برابر فرهنگیان گفته بود، من وزیر فرهنگ

چهل هزار سرنیزه هستم .

من شخصاً به سلیمان میرزا خیلی علاقه داشتم زیرا استاد من بود ولی این سازش بادیکتاتوری لطمه جبران ناپذیری بر او وارد آورد چنانکه در دوره ششم که انتخابات تمام شهرستانها فرمایشی بود ولی انتخابات تهران رارضاخان باینکه پادشاه بود آزاد گذاشت و مدرس انتخاب شد، دکتر مصدق انتخاب شد ولی سلیمان میرزا اسکندری رأی نیاورد و از نظر مردم افتاد و جاهش بکلی از بین رفت . این یکی از لطماتی بود که در ایران به ملیون و به رهبران احزاب پیشرو وارد آمد که از این پیش آمدها متأسفانه مکرراً اتفاق افتاده است .

حالا اگر ما بخواهیم در مورد رضاشاه يك نتیجه گیری و قضاوتی بکنیم باید بگوئیم در واقع رضاشاه هم اثرات مثبت و هم اثرات منفی بسیار بزرگ در ایران داشت . از آثار مثبت او این بود که او با ملوک الطوائفی و خان خانی و قوای عشایری و قدرتهای عشایری به کلی در افتاد و از همان زمان وزارت جنگش به سرکوبی آنها پرداخت . در واقع عشایر ایران و نیروی ایلخانگیری و قوای عشایری رارضاشاه از بین برد . باینکه خود منم از يك ایل هستم و صدمه فوق العاده از این جهت بر خانواده من وارد آمده است . چنانکه عموهای من سه سال تمام در زندان همدان رضاشاه با وضع بسیار موهنی زندانی بودند و خانواده ام تمام تحت فشار قرار گرفتند و لطمات فوق العاده بر آنها وارد آمد اما من باید بگویم که این اقدام رضاشاه در تحول اجتماعی ایران يك عمل مؤثر و لازمی بود برای اینکه يك کشوری که دارای عشایری باشد که مسلح باشند و بتوانند در مواقعی خود سری کنند و هر رئیس ایل در داخل ایلش هم فرمانده باشد و هم حاکم باشد و هم قاضی باشد این باینکه سازمان ملی و اجتماعی متری و بخصوص با مشروطیت و دموکراسی نمیتواند تطبیق و انطباق داشته باشد . مشروطیت ما يك نهضت ملی و آزادیخواهی بود ولی در يك زمینه اجتماعی صورت گرفت که شرایط برای رشد و نمای آن کاملاً فراهم نبود . در آن موقع خزعل ها، صولت الدوله ها، امیر اعظم کلهر ها و سرداران بختیاری و والی لرستان و رؤسای ایلات کرد اینها هر کدام در داخل خودشان يك حکومتی بودند . در چنین بافت اجتماعی نظام دموکراسی قابل استقرار نیست و همین هم سبب شد که در سالهای مشروطیت انجمن های ایالتی و ولایتی تنها بصورت نمایشی در بعضی از شهرها از جمله تبریز و رشت دایر شدند در جاهای دیگر اصلاً انجمن محلی بوجود نیامد و نمیتوانست بوجود آید و مؤثر باشد . رضاخان

با پشتکار تمام و باید اضافه کنم بایرچی تمام عشایر اسرکوب کرد. نسبت به بعضی از آنها تعدی و تجاوز فوق العاده و ظالمانه بود. رؤسای لر تقریباً عموماً قتل عام کردند، صولت الدوله قشقایی را کشتند، خزعل را به آن ترتیب نابود کردند و رؤسای عشایر کرد را در بدرو آواره ساختند. شیوه عمل ظالمانه بود ولی بر انداختن نظام ملوک الطوائفی و اینکه پایگاه خان خانی از بین برود و حوزه های عشایری در داخل اجتماع مملکت مشمول مقررات عمومی کشور بشوند یک نکته مثبت و در امنیت مملکت هم خیلی مؤثر بود. امنیت جاده ها و راهها و تجارت آمد و شد در دوره رضاشاه تأمین شد و خود این امنیت موجب بود که امور اقتصادی و تجارت رواج و رونق پیدا کند و کم صنعت در مملکت ما بوجود آید و پایه صنعت گذاشته شود. صنعت نساجی ایران، صنایع قند ایران از آن زمان آغاز شدند. یکی از کارهای مثبت او همین راه آهن سرتاسری بود که بدون قرض خارجی و فقط با درآمدهای داخلی ...

س - مالیات بر قند و شکر.

ج - مالیات بر قند و شکر کشیده شد که فوق العاده مؤثر بود.

س - آقای دکتر من میخواهم یک سوال از حضورتان بکنم. برای اینکه یکی از جامعه شناسان ایرانی اخیراً مقاله ای نوشته و در آنجا راجع به این مطلبی که الان شما اشاره فرمودید بعنوان یکی از کارهای مثبت رضاشاه یعنی در واقع از بین بردن قدرت عشایر ایران صحبت کرده و مسئله ای را مطرح کرده است که اصولاً ساخت و بیافت جامعه شناسی ایران بر اساس دورکن استوار بوده است. یکی در واقع ایلات عشایر بودند و یکی دیگر واحدی بوده است. او اصلاً سلسله پهلوی را متهم به این میکند که در واقع این دو واحد اجتماعی ایران را کوشش میکرده که از بین ببرد. همانطوریکه رضاشاه کوشش میکرد که آن واحد اجتماعی ایران را یعنی در واقع ایلات و عشایر را همانطوریکه شما اشاره فرمودید با قساوت تمام از بین ببرد پسرش هم با همین اصلاحات ارضی که مطرح کرده بود کوشید که آن واحد اجتماعی دیگر ایران را یعنی اصولاً واحدی را در ایران نابود کند. سوال من حالا اینست که آیا بهتر نمیبود بجای اینکه با آن قساوت عشایر و ایلات از بین برده بشوند در واقع آن اصلی که در قانون اساسی هست یعنی شوراهای ایالتی و ولایتی در ایلات عشایر ایران مستقر و تقویت میشد؟ آیا دموکراسی از این طریق بهتر تأمین نمیشد؟

ج - عرض کنم در جواب سوال شما که دو قسمت است: یکی راجع به عشایر دوره

رضاشاه ویکی راجع به ده دوره پسرش محمدرضاشاه . درباره قسمت اول عشایر متأسفانه با وجود نظام و بافت اجتماعی عشایری استقرار نظام دموکراسی غیرممکن بود آن قانون انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی واقعا قابلیت اجرانداشت مگر اینکه يك نهضت مردمی و انقلابی مداومی علیه گردنکشانى که در آن زمان طالب حفظ امتیازات و قدرتهای استبدادیشان بودند وجود میداشت و در میان مردم عمل میکرد . هر نظام ملی و دموکراسی واقعی و حقیقی که میخواست ایران را به پیش بردمیباستی حتما بافت ایلخانی گری جامعه را به يك کیفیتى ازین برد . البته آن شدت عمل و خشونتى که رضاشاه بخرج داد شاید لازم و ضرورى نبود . در ضمن هم باید انصاف داد که متأسفانه رؤسای ایلات و عشایر هم از درك این کیفیت عاجز بودند . یعنی چنان به قدرت خودشان ، و به آن زندگى خو گرفته و معتاد بودند که حاضر نبودند به آسانی سلاحهای خودشان را زمین بگذارند و خود را جزو افراد عادی مملکت و جزو تقسیمات جغرافیایی کشوری بکنند . هر نظامی که پیش میآید کم و بیش با این مشکل مواجه میگردد .

س - یعنی برداشت من از صحبت شما اینست که اگر کوشش میشد که انجمن های ایلاتی و ولایتی در میان آن ایلات و عشایر تشکیل بشود این عملا قابل اجران بود بخاطر اینکه آنها خودشان هر کدام در واقع يك رضاشاه بودند در ایل و يك چنین چیزی را اجازه نمیدادند .

ج - همین است ، بله درست است . و در شهرها هم نمیشد اینکار را با آن کیفیتى که بود عمل کرد . منتهی مخالفت با خان ها و ازین بردن خان خانی که يك امر ضرورى برای ایجاد يك مملکت و يك ملت واحد بسیط منضبط بود با کوبیدن رسم ایلات و عشایر که عبارت از ییلاق و قشلاق کردن و چادر نشینی آنها بود ضرورت کامل نداشت چون این شیوه ی زندگى ییلاق و قشلاق کردن و کوچ کردن و چادر نشین بودن را کیفیت زندگى اقتصادی و گله داری آن زمان بر این مردم تحمیل کرده بود و تا زمانی که يك کیفیات اقتصادی و اجتماعی فراهم نمیشد که آن مردمی که هزارها خانوار مثلا دنبال چند هزار گوسفند میافتند و از مناطقی به مناطق دور دست میبرند ، احتیاج به این نداشته باشند که همه حرکت کنند و فقط چند خانوار کافی باشد که احشام را بيك وسیله ای حرکت بدهند و بقیه در شهرها و دهات بکارهای اقتصادی و کشاورزی و صنعتی و تجاری و خدمات دیگری پردازند . تا چنین شرایطی فراهم

نمیشد اینک که بخواهند بزور از کوچ نشینی جلوگیری بکنند عملی بود ظالمانه و مخرب . رضاشاه در نیتی که با سرکوب ایلخانان داشت در ضمن این رسم چادر نشینی راهم سرکوبی میکرد و از این جهت به گله داری و ثروت احشام کشور لطمات زیادی وارد آورد . این از این جهت . اما راجع به دهات و زمینداری در زمان محمدرضاشاه . این یک قدری جنبه های مختلف و متفاوت دارد و اگر اجازه بدهید و در خاطر تان بماند بعدا به این موضوع خواهیم رسید زیرا از مسائلی است که باید درباره اش بحث بشود .

س - بله من خوشوقتم که به این اشاره فرمودید چون منم میخواستم از خدمتتان خواهش کنم که این رامو کول کنید به موقعی که راجع به محمدرضاشاه صحبت میکنید . بس فعلا ما بر میگردیم به همان مطالبی که مربوط به زمان رضاشاه بود . ج - عرض کردم جنبه های مثبت رضاشاه یکی همان بود که گفتم . ایجاد امنیت بود ، بر انداختن نظام ایلخانی گری بود ، توجه به امور اقتصادی بود ، واقعیتش اینست که اقتصاد ایران بر اثر همین اوضاع و احوال خود بخود پیشرفتهایی کرد بطوریکه بخاطر دارم در سالهای اول یعنی در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۰۳ بودجه مملکت ایران بیست تاییست و چهار میلیون تومان آنوقت بود . در سال آخر رضاشاه یعنی در سال ۱۳۱۹ که بودجه ۱۳۲۰ رابه مجلس دادند به سیصد میلیون تومان یعنی ده برابر بیشتر آن زمان رسیده بود .

س - راجع به پیشرفتهای اقتصادی توضیح میدادید .

ج - بله توضیح میدادم که تحولات اقتصادی قابل توجهی در این دوره پیش آمد و یکی از این تحولات گرفتن امتیاز نشر اسکناس از بانک انگلیسی و در دست گرفتن اختیارات پولی بدست خود دولت ایران بود و بعد تثبیت قدرت خرید پول ایران که روی هم رفته وضع ثابت و سالمی در دوره رضاشاه داشت . زمانی که ارزش پول ریال ایران در برابر پولهای خارجی سقوط کرد دولت قانونی بنام انحصار تجارت خارجی گذراند . این قانون در واقع تجارت خارجی را در انحصار دولت قرار نمیداد بلکه به دولت اجازه داد که تجارت خارجی و واردات خارجی را سهمیه بندی و تهارتی کند و برای واردات سهمیه هایی معین کند و در حدود آن سهمیه ها به بازرگانان اجازه ورود بدهد که حتی الامکان مقدار واردات متعادل و متناسب با صادرات باشد و از طرف دیگر بعضی از محصولات درجه اول و مورد نیاز عموم را در اختیار دولت قرار داد که از آن

جمله قند و قماش بود و بدین ترتیب تعادل و پیشرفتی در وضع بازرگانی ایران حاصل شد، بانک ملی راهم که یکی از آماال درجه اول صدر مشروطیت بود بوجود آوردند. این بانک بتدریج تا سال ۱۳۲۰ در سراسر ایران توسعه ی کافی یافت و بصورت يك مؤسسه اقتصادی و مالی مؤثری در داخل مملکت درآمد. دیگر از کارهای مثبت دوران رضاشاه کارهایی بود که در مورد عدلیه و قوانین مربوط به امور حقوقی ایران کردند. همانطوریکه میدانید قانون مدنی ایران در این زمان تدوین گردید، قانون جزا در این زمان بود. مهمتر از اینها شاید قوانین ثبت املاک، ثبت اسناد و ثبت احوال بود که نظم و ترتیبی به این امور داد و امور ثبتی را از دست صاحبان محاضر آخوندی خارج کرد.

س - معمار اینها پیشرداور بود؟

ج - البته رضاشاه از چند نفر از وزرای کافی استفاده کرد که بنظر بنده کافی ترین و کاردان ترین آنها شخص داور بود که چه در عدلیه اش خیلی کار کرد و چه در وزارت مالیه اش خیلی خدمت کرد. او مردی بود پیر کار و مبتکر. بعضی هان نسبت به مرحوم داور بعلت اینکه از کارگردانان زمان دیکتاتوری بود بدگویی میکنند ولی خود من شخصا او را از عناصر مفید و مثبت مملکت میدانم. آدمی بود که بعد از ده دوازده سال وزارت مداوم موقعی ناچار به خودکشی شد و خودکشی کرد از دارایی و اموال هیچ چیز نداشت. افراد مؤثر دیگری هم در خدمت رضاشاه بودند ولی هیچکدام به سطح او نرسیدند. تیمورتاش هم آدم خیلی مؤثری بود در دوره وزارت دربارش، مقتدر مدیر و کاردان بود ولی هرگز آن پاکی و طهارت و شرافت داور را نداشت و بالاخره هم در توطئه ی خیانتی که ممکن بود نسبت به رضاشاه داشته باشد گرفتار شد و بقتل رسید.

مسئله ی دیگری که مورد توجه رضاشاه بود فرهنگ بود. او از همان سالهای اول سلطنتش ترتیب اعزام محصل به اروپا و امریکا داد. دانشگاه تهران در زمان او تأسیس شد و مدارس توسعه پیدا کردند، تعداد محصلین نسبت به گذشته در آخر دوره ی رضاشاه چه در مدارس متوسطه، چه در مدارس ابتدایی، چه در مدارس عالی افزایش قابل توجهی پیدا کرده بود. اینها رو به مرفته آثار مثبتی بود که از او باقی ماند. ولی متأسفانه آثار منفی و زیان بخش او نیز زیاد بود.

رضاشاه يك فرد دیکتاتور بود و در تمام مدت حکومتش با دیکتاتوری و خشونت عمل میکرد. خشونت او بطوری بود که حتی وزرا و نزدیکانش از او دائمابیم و هراس

داشتند و هیچکس جرأت اینکه مطالب و حقایق را به او بگوید و یا جرأت اینکه در مقابل او ایستادگی بنماید نداشت. او تمام احزاب را ازین برد و مشروطیت ایران را واقعاً تعطیل کرد، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات را ازایل نمود و بالنتیجه خلأ شخصیت بوجود آورد. یعنی يك عده نوکر و بلی قربان گو مطیع و فرمانبردار اختیارش بودند ولی افراد مؤثر در جامعه، رجال و رهبران سیاسی مورد قبول عامه در پیرامون او پرورش نیافتند و اگر افرادی از سابق بودند تمام آنها را ازین برد و یا خانه نشین کرد. دیگر از معایب رضاشاه قساوت او بود. او عده کثیری از افراد را بیگناه کشت. از جمله مثلاً از آزادیخواهان مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان، عشقی، دکتر ارانی، مرحوم مدرس و بعد هم عده کثیری از سران بختیاری و افراد عشایری را با قساوت و بیرحمی ازین برد. ازین همه این معایب و مفاصل آنچه بیش از همه بنظر بنده عیب رضاشاه بود حرص و آرزوی العاده و نادرستی مالی او بود. او زمانی که کودتا کرد هیچ چیز نداشت. از همان روزهای اول يك عمارت و پارکی بزرگ را که متعلق به یکی از اعیان تهران بود غاصبانه متصرف شد و پایگاه خود قرار داد و بعد در سال ۱۳۲۰ وقتیکه از ایران خارج شد املاک وسیع بی پایان داشت. ولایت مازندران را یکپارچه مالک بود، گرگان را یکپارچه مالک بود، در ناحیه کرمانشاه شاید قریب صد فرسخ مربع ملک یکپارچه داشت.

س - اینها را به چه ترتیب مالک میشد آقای دکتر؟ شما تجربه ای را که در ناحیه خودتان دارید بفرمائید.

ج - اوایل کم و بیش بصورت خرید بود. بنده بخاطر دارم در مورد املاک کرمانشاهش که در ناحیه کلهر بود در آن زمان دعوایی حقوقی راجع به این املاک بین ورثه داودخان امیر اعظم کلهر که قبلاً اسمش را بردم و بین ورثه وکیل الدوله معروف که خاندان پالیزی باشد وجود داشت این دعوی در عدلیه بود. رضاشاه که پالیزیها را وکیل مجلس کرده بود بوسیله يك دلال سیاسی که او هم وکیل مجلس شده بود دعوی پالیزیها را خرید و طبیعتاً قدرتی که داشت در عدلیه حاکم شد. تمام آن املاک را که جز دعوا بودند متصرف شد و بعد نواحی دیگری را که جز دعوا هم نبودند ضمیمه ای آنها کرد. در ناحیه مازندران در واقع قیمت گزاری نبود. قدم به قدم سرپرستان املاک او پیش میرفتند و نواحی تازه ای را متصرف میشدند و بعد هم ثمن بخشی به صاحبان اراضی میدادند که شاید يك صدم قیمت آن هم نبود.



س - ولی سعی میکردند بظاهر جنبه قانونی داشته باشد.

ج - البته املاك راثبت میکردند و صورت مالکیت به آنها میدادند. سرپرستهای املاك شاهي برای آنکه خدمت نمایی بکنند و عواید را بیشتر نشان بدهند تعدی و ظلم بسیار به کشاورزان میکردند. روزی که رضاشاه از ایران رفت بیش از يك هزار و پانصد پارچه آبادی داشت. اینکه آیارضاشاه پولی و ارزی در بانکهای خارجی داشته در کجا و چه مبلغ بوده است؟ به اطلاع بنده هیچوقت معلوم و روشن نشد. ولی آنچه بصورت نقد در بانک ملی ایران داشت و علنی گردید هفتاد و دو میلیون تومان بود. اگر شما قدرت خرید این مبلغ را نسبت به زمانهای اخیر صد برابر بکنید که خیلی بیش از صد برابر است ارزش آن به هفت میلیارد تومان میرسد. او این ثروت را از کجا آورده بود؟ با ماهانه ی سی، چهل هزار تومان و حتی صد هزار تومان حقوق سلطنت که نمیتوان چنین مبلغی را پس انداز کرد. متأسفانه ایشان هم از بودجه ی وزارت جنگ و هم از شهرداری تهران هم از امور بازرگانی و هم از وجوهی که از اشخاص میگرفت بصورت های مختلف بر ثروت خویش اضافه میکرد، کارخانه دار درجه اول ایران و مهمان خانه دار درجه اول ایران شد و مستغلات زیادی در تهران و مازندران داشت. این حرص و آرزو این طمع و نادرستی مالی برای يك پادشاه و اقاغیر قابل قبول و نابخشودنی است. این نکته ای است که هیچکس حتی افراد خانواده او هم نمیتوانند منکر آن بشوند، همین هفتاد و دو میلیون تومانی که گفتم در بانک ملی داشت کافی است که نشان بدهد تا چه اندازه نادرستی مالی او فوق العاده بوده است.

س - او پول را از ایران خارج کرد؟

ج - نه این پول در بانک ملی بود.

س - بعد از رفتن رضاشاه در ایران ماند؟

ج - بله بعد از رضاشاه بود. و آنچه در خارج بود اصلاً نمیدانیم چه مبلغی بود. بعضیها معتقدند که خیلی زیادتر از اینها بوده. یکوقتی در زمان دکتر مصدق آقای مظفر فیروز که مغضوب دستگاه و خارج از ایران بود بمن نامه ای نوشت که من به مصدق و دیگران بگویم که اینکه ما بر اثر ملی شدن نفت و بر اثر آن تضییقات دچار محظور ارزی شده ایم این ارز در خارج مال ایران است و وجود دارد. او صورت داده بود که بانصد میلیون لیره در بانکهای انگلیس و امریکا رضاشاه گذاشته است، که البته بنده این مطلب را نه میتوانم تأیید و یا تکذیب بکنم. مظفر یکی از دشمنان

این خانواده بود و حرفه‌هایش هم سندزبانی نداشتند این حرفی است که اوزده است . ولی باور کردنی است که رضاشاه مبالغ قابل توجهی هم در بانکهای خارجی داشته باشد . نکته دیگر علاوه بر اینها نتیجه‌ی ناگوار و مصیبت بار دیگری که از دیکتاتوری رضاشاه عاید ملت ایران گردید اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی در جنگ جهانی دوم بود . این مطلب محتاج به توضیحاتی درباره‌ی سیاست خارجی رضاشاه است . سیاست خارجی رضاشاه باید با چند دولت مورد توجه قرار بگیرد . یکی با انگلیس ، یکی با روسیه ، یکی با آمریکا ، بعد با آلمان و سپس با فرانسه . با کشورهای همسایه البته روابط عادی و معمولی بود . نسبت به مصطفی کمال پاشا رضاشاه احترام فوق العاده داشت . کمال پاشاهم نسبت به او احترام داشت . یکوقت اختلافی بین آنها سر قضیه آزارات و سر قضیه شورش کردها در ترکیه پیدا شد که آن را بهر کیفیتی بود اصلاح کردند و از آن ببعداویکی از دوستان مصطفی کمال و اصلاحاتی که مصطفی کمال در ترکیه میکرد شد . اما راجع به انگلیسها محققانمانطور که در ابتدای این بحث صحبت کردیم رضاخان را تشخیص انگلیس ها بر سر کار آورد و پشتیبانی مستمر آنها و رانگاه داشت و موفق کرده اینک بتدریج قدم بقدم بیش برود و بالا برود ولی اینکه بگوئیم آنها و راپادشاه کردند این بنظر بنده صحیح نیست .

بلکه کفایت و کاردانی خودش و با تحولاتی که در ایران بوجود آورده بود او را به این مقام رساند . موقعی که به سلطنت رسید با سوابقی که با سیاست انگلیس داشت نسبت به آنها همیشه نگران بود . با قدرتی که انگلیس ها در خاور میانه داشتند و با قدرتی که در نفت داشتند و با توجه به عواملی که در داخل ایران بکار میبردند رضاشاه نسبت به آنها سوؤظن داشت و از آنها هم خوشش نمیآمد و با سرسختی میکوشید که روابط افراد ایرانی را با خارجیان قطع کند اینک ما تصور میکنیم که رضاشاه در تمام دوران قدرتش عامل انگلیس ها بود بنظر بنده درست نیست . يك قضیه مهم مربوط به انگلیسی ها که در دوره رضاشاه پیش آمد قضیه الغا قرارداد داری و قضیه تجدید امتیاز نفت بود . هر چند مرحوم دکتر مصدق معتقد بود که اصل این قضیه با اطلاع رضاشاه توطئه ای بود برای اینکه به آن قرارداد جدید برسند . اما بنده تصور میکنم که رضاشاه در این مورد فریب قدرت طلبی و توهمات خودش را خورد و از بیراهه رفت . یعنی الغا قرارداد او را دچار مشکلات حقوقی فوق العاده ای کرد . اگر در آن موقع از طریق ملی کردن نفت عمل کرده بودند شاید کمتر با مشکلات بین المللی آن زمان مواجه

میشدند بالاخره با همه تظاهر قدرت نمایی رضاشاه بر سر آن قضیه شکست خورد و این شکست و ناکامی درس عبرتی برای او شد و بروحشت او نسبت به انگلیس ها افزود ولی در مقابل کینه اش هم نسبت به آنها زیادتر شد. پایان اختلاف مربوط به نفت تقریباً در زمانی بود که نظام هیتلری در آلمان بر سر کار آمده بود. رضاشاه با آلمانی ها ارتباط خیلی نزدیک داشت. آلمانی ها روابط تجارتي خیلی وسیعی در ایران داشتند و در امور صنعتی ایران مخصوصاً صنایع اصفهان خیلی کمک کردند و در امر راهسازی ایران و جاده های ایران فوق العاده وارد بودند و بالاخره در امر مربوط به ذوب آهن ایران که یکی از ایده آلهای بزرگ مردم ایران و رضاشاه بود آلمانها مؤثر و عامل بودند. پیشرفتهای هیتلر در اروپا و قدرت نمایی های او رضاشاه را مغرورتر کرده بود. او چون يك آدم دیکتاتور بود از دیکتاتور خوشش می آمد. علاوه بر این چون وحشت از انگلیسها داشت در باطن دل خود هیتلر و نظام او را دوست داشت. از طرف دیگر او از روسها می ترسید و از کمونیسم نفرت داشت و بهمین جهت تمایل زیادی نسبت به آلمانی ها پیدا کرده بود. اما با فرانسه او در همان سالهای اول سلطنتش موافقت کرد که سالی صد نفر که برای آن زمان يك عمل نسبتاً نمایان و قابل توجه بود دانشجو به آن کشور بفرستد که بنده خودم در کاروان اولی از محصلین اعزامی ایران بودم که به فرانسه آمدیم. در آن روز که ما پیش رضاشاه رفتیم او به ما گفت، ایران يك کشور پادشاهی است و من شمارا يك کشور جمهوری برای تحصیل میفرستم ولی چون مردم فرانسه مردم وطن دوستی هستند من یقین دارم که شما در آنجا درس وطن خواهی یاد میگیرید. از خدا میخواهم و آرزو میکنم که عمر من کفایت کند و ببینم که شما برگردید و در اینجا به وطن خودتان خدمت کنید. خلاصه این نظر را در اوایل او نسبت به فرانسه داشت و در ظرف شش هفت سال مرتب دانشجویان دولتی اکثرابه آن کشور میفرستد. در فرانسه بعضی از روزنامه های گمنام و مجله های گمنام شروع به نوشتن مقالاتی علیه ایران کردند و فحش و ناسزاهایی به رضاخان دادند و نوشتند که معلوم نشد تحریک از ناحیه چه سیاستی است. این بود که در سالهای ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ که هنوز جنگ جهانی درگیر نشده بود، رضاشاه یکمرتبه روابطش را بر سر این موضوع با فرانسه قطع کرد.

س - سالهای بین ۱۳۱۸ - ۱۳۱۷ بود؟

ج - بله، روابطش را با فرانسه قطع و همه ی دانشجویان اعزامی دولتی

را احضار کرد و با فرانسه روابطش بکلی بهم خورد. و بهمین ترتیب روابطش را هم با امریکا بهم زد. در امریکا هم روزنامه هایی که بنده الان درست نمیدانم چه مجله و چه روزنامه ای و چه سیاستی آنها را تحریک کرده بود به رضاشاه بد گفتند و او را پسر مهتر و قاطرچی زاده خطاب کردند. شاید هم بخاطر دارید که سفیر ایران در آن زمان بنظرم جلال غفار دریک اتوموبیل سواری که از یکی از جاده ها عبور میکرد تخلف رانندگی کرده و پلیس او را گرفته توقیف کرده بود. او گفته بود که

من وزیر هستم Minister

پلیس کلمه ی وزیر را به معنی کشیش گرفته و او را چند ساعتی نگه داشته بودند بعد هم که فهمیدند عذرخواهی کردند ولی این عذرخواهی در رضاشاه مؤثر واقع نشد. آن مقالات هم که نوشته شده بود سبب تیرگی و بهم خوردن روابط سیاسی ایران و امریکا شد. به این ترتیب در تاریخی که جنگ اروپا در گرفت و هنوز هم امریکا و اردنک نشده بود، رضاشاه تنهاتکی به آلمان بود. عده کثیری از کارشناسان و از مهندسین آلمانی در کارخانه های ایران در راه آهن ایران در امرورفنی ایران کارگردانی میکردند و مشغول بودند که کارخانه ذوب آهن را در کرج دایر نمایند. علاوه بر اینها تجارت وسیعی با آلمان داشتیم. آلمان در آن زمان از لحاظ واردات و صادرات اولین کشور نسبت به ایران بود. رضاشاه در همان ابتدای جنگ جهانی که در گرفت نطقی کرد. بنده بخاطر دارم شاید برای دانشجویان دانشکده افسری یا به مناسبت دیگری بود او گفت که مادر جنگ بین الملل اول صدمه بسیار خوردیم ولی در این جنگ باید از بیطرفی مان استفاده کنیم و بهره مند بشویم و برای آن لازم است که نیرو مند باشیم. در آن زمان مردم ایران، افکار عمومی ایران با عقده هایی که از انگلیس ها داشتند و با عقده هایی که از روسها داشتند و با اخباری که هر روز را دیو آلمان و روزنامه ها راجع به جنگ مینوشتند در داخل ایران موجی از تمایل نسبت به آلمان پیدا شده بود که این البته ناشی از تجزیه و تحلیل و واقع بینی و جهانی بینی درستی نبود. بر مردم ایران، عامه ایران ملامتی نبود که چنین احساساتی بروز بدهند. گاهی در میدان سپه که رادیو با صدای بلند اخبار پخش میکرد مردم تظاهرات موافق با پیشرویهای آلمانها میکردند. مردم ایران از این جهت قابل ایراد نبودند. ولی وضع مردم عادی باز مامدارانی که مسئول مملکت هستند خیلی متفاوت است.

ایراد و اعتراضی که بر رضاشاه هست از این جهت نیست که دولت او اصول بیطرفی

رائقض کرد، یا از این جهت نیست که روسها و انگلیسها در تجاوزشان به ایران ذیحق بودند و دولت ایران در این مورد از لحاظ حقوق بین الملل تقصیری برعهده داشته است ، از این جهات قابل تردید نیست که رضاشاه از لحاظ قانونی عملی که برخلاف قانون بین الملل یا برخلاف اصول بیطرفی باشد نکرده بود جز اینکه تمایل به آلمانها داشت . در زمانی که آلمانها در سالهای اول جنگ و در حمله به لهستان با روسها کنار آمدند در هیئت دیپلماتیک تهران دو وصف مجزا وجود داشت . یکی صف آلمانی ها و روسها و صف دیگر صف انگلیسها و فرانسوی ها و دیگران . مدتی نمایندگان آلمان و روس با هم در سلام های شاهنشاهی شرکت میکردند .

س - منظورتان همان قرارداد عدم تجاوزی است که استالین با هیتلر بست ؟  
 ج - بله ، مدتی با هم همراه بودند . ولی وقتی که هیتلر به روسیه تجاوز کرد و وارد جنگ با روس و از دو طرف درگیر شد وضع صورت دیگری بخود گرفت و برای پادشاه ایران که دیکتاتور ایران بود و برای زمامداران ایران که مسئولیت ایران را برعهده داشتند موضوع جدیدی پیش آمده بود . اینها میبایستی موازنه جهانی آن زمان و موقعیت جغرافیایی ایران را در نظر بگیرند نه بنا بر احساسات و تمایلات بلکه بنا بر مقدمات و امکانات و منافع . در آن موقع آلمان يك قدرتی بود که در يك محوطه محدود اروپا محصور بود و تنها منابع آنجا را در اختیار داشت و حال اینکه نیروهایی که علیه آلمان میجنگیدند قسمت عمده منابع انسانی و معدنی و اقتصادی و امکانات فنی جهان را در اختیار داشتند . يك دولت و طندوست میبایستی حساب بکند که در این جنگ وسیع عالمگیر برد با کدام طرف خواهد بود و وقتی که از روی حساب و با موازنه دقیق دریافت که نتیجه جنگ ممکن است به کدام طرف بچربد نمی بایستی بهانه ای بدست دولتهای دیگری بدهد که بتواند به مملکت ایران تجاوز بکنند . ایران موقعیت جغرافیایی فوق العاده حساسی دارد که در ابتدای این مطلب هم گفتم . تا آن زمان که آلمانها فقط در برابر انگلیس ها و فرانسویها بودند ایران میتوانست از آسیب جنگ مصون بماند ولی از موقعی که انگلیس ها و روسها از دو طرف با آلمانی ها میجنگیدند ، بعدهم امریکا وارد جنگ شد راه ارتباط آنها با یکدیگر تنها راه ایران بود . رضاشاه قانونا ذیحق بود که بگوید من بیطرف هستم . انگلیس ها و روسها که خواهان ورود به ایران و دخالت در ایران بودند نقض بیطرفی ایران کردند و متجاوز بودند . این مطلب درست ، اما امکانات ایران چه بود؟ آیا میتوانست در آن موقع از آن مقتضیات جنگی که

مقتضیات حیاتی است جلوگیری بکند؟ به نظر من نخیر. رضاشاه این مقتضیات را در آن زمان درک نکرد و ارتباطش را با آلمانها حفظ کرد. اگر در آن موقع همه ی آلمانی ها را از ایران خارج کرده بود و اگر به يك کیفیتي اجازه حمل و نقل این وسایل را از طریق ایران به این کشورها میداد و امنیت عبور و مرور و حمل و نقل را تأمین میکرد شاید میتوانست ترتیبی فراهم بکند که دولتهای خارجی به ایران حمله نکنند و منافع مهمی هم در جنگ و بعد از جنگ عاید ایران بشود.

متأسفانه دیکتاتور جهان بین نبود و سرسختی نشان داد. معلوم نیست در آن تاریخ دولت وقت و وزراً تا چه اندازه مسئول بودند.

س - اینها هیچوقت کاره ای نبودند.

ج - بله. نخست وزیر آنوقت علی منصور بود و وزیر خارجه اش جواد عامری. آیا آنها قدرت این را داشتند که به رضاشاه حقایق را بگویند و این مسائل را توضیح بدهند؟ و آیا رضاشاه خشن و دیکتاتور تاب استماع این حرفها را داشت؟ و آیا آن مسئولین همساز با خارجه جهان بودند؟ بهر حال آنطور که معلوم است این مسائل مخفی باقی ماند. چندین ماه این گفتگوها در پی رده استتار بین آنها جریان داشت. مسلماً روزهای اول تقاضاهای آنها ظاهر ملامت و محدودتری داشته است. ولی ایران به آن تقاضاهای محدود هم ترتیب اثر نداد بنابراین علاوه بر همه ی ایرادهای دیگری که گذشت این ایراد بزرگ هم بر رضاشاه وارد است که سؤ تشخیص او و دیکتاتوری او باعث اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی شد در عین اینکه از لحاظ حقوقی بی تقصیر بود اما بی تقصیری تنها وسیله برائت يك زمامدار نیست، سؤ تشخیص هم در امر زمامداری و مسئولیت مملکت داری مؤثر است. این سؤ تشخیص او باعث آن بلیه ی بزرگ و رودقوای اشغالگر روس و انگلیس و پشت سر آنها امریکابه ایران و مصائبی شد که در نتیجه آن بیش آمد که ممکن است روز دیگر درباره آن توضیح بیشتری بدهیم.